

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره حقیقت حکم بود. عرض کردیم آن که متعارف بود در دنیای اسلام مخصوصا اشاعره که اکثریت را داشتند فعلا هم دارند حتی من نشنیدم که معتزله می گویم تک و توکی در دنیای فعلی موجود باشد معدود است اندک در مقابلشان خب در درجه اول شیعه امامیه که کثرت شایعی دارند بعد زیدی ها اینها به اصطلاح جزء عدلیه حساب می شوند. روشن شد که در مذهب عشایره به خاطر انکار حسن و قبح عقلی حکم را منحصر به ما جعله الله و خطاب الله با اختلافاتی که در تعبیر داشتند حکم را منحصر به آن دانستند.

و دیدیم که معتزله در مقابل آنها و عدلیه و زیدیه و امامیه به تعبیر این کتاب زیدی ما حکم به الشارع أو العقل. عقل را اضافه کرده اند. کلمه عقل را به اینکه ممکن است حکم عقلی باشد نه اینکه ممکن است هست احکام عقلی به اعتبار ایمان به حسن و قبح عقلی.

طبعاً طبیعتاً در اینجا هم خود اصل مسأله یعنی ایمان به حکم عقل و عدم ایمان به حکم عقل و هم یترع علیه چون وقتی حسن و قبح عقلی برداشته شد طبیعتاً چون واضح است دیروز هم نخواندیم در این کتاب زیدی می آورد این مطلب را که اینها باید قائل به جبر شوند. بالفعل هم همین طور هستند عشایره قائل به جبر هستند.

هم به لحاظ اصل مطلب که قائل به حسن و قبح باشیم هم به لحاظ ما یترفع علیه که جبر باشد، انصافاً همین طور است یعنی تأثیرگذار در فهم حکم است. اما به لحاظ اصل مطلب همین طور که حضرات عدلیه گفته اند من جمله در کتاب ایشان وقتی که ما ایمان به حکم عقل پیدا کردیم چون عقل اینجا مراد عقل عملی و نظری هر دو است البته اینجا که مرادشان عقل عملی است بیشتر لکن چون عقل عملی گاهی هم مبتنی است بر عقل نظری. مرادشان عقل عملی است. ینبغی ان یفعل و لا یفعل.

لکن چون خیلی جاها مبتنی است یا حالا گفته شده است که خودش عقل نظری است چون اختلافی هست بهر حال از این روشن می شود که حکم و اعتبار اصلاً جزء آثار وجود عقل در انسان است. یعنی ریشه حکم در حقیقت آن ظاهر حکم یک امر ظاهری است آن ریشه واقعی اش و نکته واقعی اش وجود عقلانیت در انسان است که تبعاً مرادشان به نحو اولی عقل عملی و بعد هم جاهایی که متوقف است بر عقل نظری. این مطلب است. خب در طرف مقابل هم چون آنها ریشه عقلانیت حالا عقل در اینجا به یک معنا گاهی در همین عبارات معاصرشان دیدیم مرادشان از انکار مطلب وجدان اخلاقی است یا عرب های فعلاً ضمیر به آن می گویند. عرض کردم چون این مباحث

کمی به هم پیچیده شده است، اصطلاحاتش در فنون مختلف جا به جا شده است باید توجه به این نکات و این ظرافت ها بشود. طبیعتا وقتی که منکر حکم عقل شدند منکر حکم ضمیر یا وجدان اخلاقی یا وجدانی شدند، طبیعتا دیگر جایی برای این تصویر این مطلب که بشر بتواند حکم گذاری کند یا عقل حکم کند جعل کند تشریع کند و بعد بیایم این تشریع را تحلیل کنیم که این تشریع و حکم و قانون اساسا چیست. چون این یک مطلبی است که فقط منحصر در اختیار حق سبحانه تعالی است اصلا معیار حسن و قبح هم شرع است. و لذا به قول خودشان قبل از ورود شرع ما چیزی را حکم به حسن و قبح آن نمی کنیم.

در مقابل تفکر عدلیه که معیار انسانی بر آن پیدا کرده اند اشیاء فی نفسها و افعال فی نفسها اشیاء به لحاظ فعل الآن مراد است دارای حسن و قبح هستند اشیاء دارای ملاکات و مصالح هستند دارای منافع و مضار هستند غیر از اینکه دارای ملاعم طبع و منافق طبع هستند، چون عرض کردیم ملاعمت و منافقت را را خود آقایان عشایره هم قبول کرده اند. غیر از آنها دارای یک درجاتی از حسن و قبح و حکم به این که این دارای مصلحت ملزمه است دارای مفسده ملزمه است اینها را میتوانیم انجام دهیم. پس بنابراین طبق این تصور طبق این درک، زیربنای تفکر اصلی قانون و حکم همین ادراک عق لانی انسان است. طبعاً یترفع علیه که غیر از این زیربنای حکم اینکه انسان می تواند حکم کند زیربنایش باز مسئله جبر و اختیار است جبر و تفویض است یعنی اگر ما در جایی مجبور شدیم خواهی نخواهی حکم طبق همان ضوابط جبری خودش است. حالا چون من بعضی از شواهد جبر را بعد عرض می کنم طبق شواهدی که هست حالا ممنک است کسی بگوید که جوی که ما داریم به لحاظ مکان و بیع است به قول عربها محیط زیست است یا جو به لحاظ فرهنگ ها و تمدن های سابق است که در اینجا بوده است. یا جبر به لحاظ مسائل اقتصادی است؟ این جو اقتصادی چون اخیرا در یک ۱۵۰ سال اخیر تقریباً حالا یا بیشتر توسط مخصصا به اصطلاح آقایان کمونیست ها و مارکسیست ها خیلی روی آن بحث شده است و مقدار زیادی اش هم به فارسی ترجمه شده است و در میان فارسی زبان ها این یکی بیش از بقیه، بقیه هم هستند اما این یکی بیش از بقیه تأثیرگذار بوده است اشاره هم به این می کنیم.

پس دو نکته اساسی در اینجا پیدا می شود. یکی اصل مطلب است که حکم تجلی عقلانیت است. و اگر هم این عقلانیت را منکر شویم، جایی برای تفسیر حکم نداریم. حکم و بنابراین این نکته این طور تفسیر می شود که حکم بنا بر اینکه عقلانیت را منکر شویم عقلانیت را به لحاظ عقل عملی منکر شویم، حکم می شود اعتبار صرف از طرف خدا. غیر از خدا هم کسی نمی تواند اعتبار کند. پس در این تعریف که آیا حکم جزء امور اعتباری است یا حقیقی باید گفت که حکم جزء امور اعتباری است آن هم اعتبار الهی صرف. هیچ کسی هم غیر از خدا حق حکم ندارد. چون اصولاً معیار اینکه بگوییم این فعل حسن است یا قبیح است منحصر به امر الهی است. راه دیگر ندارد

و اوامر الهی هم مخصوصا اقایان که قائل به اوامر امتحانی هستند یا البته مخصوصا نص و اینها اوامر الهیه تابع اعتباراتی است که حق سبحانه و تعالی مراعات می کنند آقا ضیا می فرماید بشر هم نمی تواند حقیقت آنها را درک کند. اعتبارات صرف الهی است. پس بشر عادی بلغ ما بلغ حق حکم ندارد البته شاید من نمی خواهم بگویم یقینا، شاید این تفکر پیش رفته است تا جایی که حتی عده ای از اعتبارات شخصی را سنت مخصوصا عشایره قبول نکرده اند شاید البته در این کتاب هایشان نوشته این مطلب را و ما هم نمی خواهیم خیلی با این ور برویم به اصطلاح معروف. مثلا دیروز در بحث اشاره کردم معروف در بزرگان اهل سنت حدیث المؤمنون عند شروطهم را قبول نکرده اند. چون یک نحوه حکم است دیگر.

یعنی انسان بر اثر حکم شرط یک چیزی را قرارداد می کند که ابتدئا نبوده است. خب یک نحوه حکم است. می خواهد بگوید که شما حق جعل ندارید حتی جعل شخصی. مقدار شخصی هم حق جعل ندارید. حالا آیا اینها را اهل سنت تا لوازمش را تا آخر ملتزم هستند یا خیر الان نمی توانم نسبت دهم لکن بعید نمی دانم تحت تأثیر این تفکر قرار گرفته باشد.

لذا خب دقیقا این دقت می کنید این نکته اجتماعی هم اضافه شود دقیقا این تفکر اشعری مخالف آن تفکری است که از آن طرف است اصلا حکم را از خدا کلا جدا می کند. تفکر معتزلی جمع می کند. این تفکر زمان های سابق هم بود و به عنوان ملاحظه و زناده در اسلام ظهور پیدا کرد البته مسئله زناده از سال ۱۲۸ است چون بعضی روایات دارد ۱۲۸ هجری یعنی در صد سال اول اسلام به خاطر عظمت و قدرتی که داشت ظاهرا افکار انحرافی مجال ظهور پیدا نکردند. اما در صد سال دوم دیگر شروع شد. سال ۱۲۸ و تعجب هم هست که بیشترش از کوفه بودند بزرگان زناده که مشهور بودند به زندیق در کوفه بودند. اینها تماما در مقابل تفکر دینی و الهی ایستادند و در سال ۱۵۸ هم مهدی عباسی پسر منصور اینها را طبق قانون معروف شروع کرد به قتل عام آنها عده زیادی را سر برید. حالا واقعیت داشت یا نداشت بحث دیگری است. در قرن دوم با عنوان تفکر الحادی و ضد خدایی در مقابل اسلام ایستادند طبیعتا در همین قرن دوم با شدت و ضعف یواش یواش تفکرات قومی هم جریان پیدا کرد. مثلا برامکه که از منطقه بلخ بودند این ها نفوذ کردند در قرن سوم عده ای به اصطلاح از اطراف مثل بقاع کبیر و موسی بن بقاع و که بعد منجر به این شد که متوکل عباسی اصلا تشکیلات را جمع کرد فقط سامرا. از بغداد خارج شد. در قرن چهارم که ال بویه که در شمال ایران بودند مسلط شدند در قرن پنجم باز سلاجقه از میانه های قرن پنجم حالا دیگر نمی خواهم وارد تاریخ شوم انصافا باز خود قومیت ها یک مقداری تأثیرگذار بود که توانست جلوی مسائل اصیل اسلامی را بگیرد. همین طور که در قرآن آمده است... ۱۱/۵۴

کیف ما کان لکن به طور طبیعی و رسمی که تأثیرگذار شد در دنیا بعدش هم در دنیای علم و فرهنگ و تمدن و یواش یواش به دنیای اسلام رسید آن دیگر از اروپا شروع شد در همین رنسانس. خب در دوران اروپا دیگر یواش یواش حکم را از مقوله الهی خارج کردند کلاً. اصلاً قانون را در نظر گرفتند با حذف جانب الهی نه اینکه اصلاً دیگر و لذا امروزه اگر عده ای مثلاً به عنوان حالا اصولگرایان اهل سنت ایستاده اند در مقابل تفکر غرب، چون در حقیقت این بزرگان اهل سنت معاصر ما عشایره هستند. اشتباه نشود. این دو تفکر کاملاً متضاد است. صد درصد. یک تفکری که می گوید هیچ موجودی حق حکم ندارد جز خدا و یک طرف دیگر قصه و در دنیای اسلامی هم آمده است البته در میان دنیای اهل سنت هنوز به شدت این اصول گراها و احزابی که هستند که اسم نمی برم، انصافاً هنوز به شدت مقاومت می کنند. در این مقابل یک تفکری که اصلاً حکم را از مقوله الهی خارج می داند و یک مقوله بشری صرف می داند. یعنی یک مقوله عقلی صرف می داند. این معتزله و عدلیه بین وسط مانده اند. گفته اند الهی هم هست و عقل هم ادراک می کند. اما این دو تفکر که الآن حس می کنیم در دنیای معاصر مخصوصاً اصولگرایان اهل سنت غربی ها هم در مقابل آن ایستاده اند در حقیقت تفکر قانونی شان این است غیر از جهات معرفتی و غیر از جهات توحید و معرفت ثانوی و اینها روی این مسئله که زندگی عملی تمام جوامع اسلامی و انسانی به آن بستگی دارد و خب می دانید در کشورهایی که هستند نمی خواهم اسم ببرم صراحتاً این تفکر حذف دین از سیاست یا از قانون به این اساس تعلق گرفته است. با اینکه افراد آن کشورها سنی هستند و در آنها ممکن است سنی های متعصب باشند اما در قانون مدنی شان این شد که آن تفکر الهی را حذف کنند. این نکته را. این در میان کشورهای اهل سنت مشکل اساسی اش این است. دنیای امروز اگر بخواهیم تحلیل کنیم که چرا این مشکلات پیدا شده است اصل مشکل اینجا است. چون مسئله حکم و قانون و دستور و قانون اساسی و قوانین مدنی دو تفکر کاملاً متضاد هستند. یک تفکری که می گوید عقل بشری هیچ حال ادراک احکام را ندارد و حکم صرفاً و قطعاً فقط از طرف خدا و عقل استقلالی ندارد یک تفکری هم که می گوید عقل بشری صد درصد دست بشری است و اصولاً آن جانب قیدی را کلاً بسته اند نه اینکه یک احتمال. خب در عده ای از کشورهای اسلامی هم آمدند این را قبول کردند که اسلام باشد مردم باشند حج و زیارت و نماز و روزه شان را انجام دهند لکن در مرحله قانون لائیک باشند و هیچ نحوه مذهب را دخالت ندهند. دقیقاً بگذارند اختیارشان با اخ تیار همان مجلس و شورا و پارلمان و خب طبیعتاً یک عده از اسلاميون هم در این فکر افتادند که جمعی بین اینها کنند. من عرض کردم این مسئله که آرای مسلمان ها خودش دارای یک ارزش خاصی است این از همان قرن اول مطرح شده است. و طراح اصلی اش هم عرض کردیم این حدیث را به پیغمبر نسبت داده اند واقعیت ندارد این حدیث مال کلامی است از خود عبدالله بن مسعود. ما رأه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن. یعنی در حقیقت این آمده است این کار را بکنند که ما بگوئیم خدا ما را راه شناخت خدا تلقی به قبول از مسلمان ها باشد. عرض

.....

کردیم اینکه اسمش استحسان است کرارا توضیح دادیم خب این یک مقداری کارگزار بوده است انصافا برای مسائل جدیدی که مخصوصا بعد از فتوحات در دنیای اسلام که از زمان دومی شروع شد این کارگزار بود و عرض کردیم مقدار زیادی از مسائل را که مطرح می کردند با خود صحابه معتقد بودند که در قرآن نیست یا بررسی می کردند دیدند پیغمبر مطلبی فرموده است اینها آن دومی در جلسه استشاره ای که داشت جلسه ای بود که سی نفر بودند پانزده تا از مهاجرین و پانزده تا از انصار، تصمیم گیری می کردند بعد رأی اکثریت را خود آن شخص قبول می کرد و می آمد در مجلس اعلام می کرد در مسجد که این طور شد. این در حقیقت زیربنای همین استحسان است. و غیر از استحسان که طبعاً از قرن دوم مثلاً بین شافعی و ابوحنیفه اختلاف شدیدی است که آیا استحسان را قبول کنیم یا خیر. این زیربنای استحسان به این درست شد که ما بیایم یکی از راه های شناخت حکم در اسلام تلقی به قبول بین مسلمان ها باشد ولو دلیل شرعی نداریم. استحسان یعنی این. تلقی به قبول باشد ولو دلیل شرعی نداشته باشیم. عرض کردم در کتاب های قدیم چون مکاسب شیخ هم مثال میزند این مسئله حمام رفتن می گفتند اجاره است حالا مبلغش که مشخص بود مثلاً فرض کنید صد تومان می داد برود حمام ممکن بود یک مقدار آب مصرف کند یکی ده لیتر یکی پانزده لیتر یکی بیست لیتر می گفتند این با ضوابط جور در نمی آید. اما در جامعه اسلامی جا افتاده است. این مثالی که در آن زمان خیلی محل کلام بود و مثالی هم که در زمان ما خیلی محل کلام است بانک ها. اصول بانکداری. بالأخره این با ضوابط اسلامی جور در نمی آید. اما اگر الآن در کشورهای اسلامی برویم نظام بانکداری و خصوصاً بیشترش اگر بعضی کشورهایی که یک نوع تعصب سوسیالیستی دارند و الی آخره و الان نظام بانکی است که در غرب هم هست. بلکه غالباً با همان نظام بانکی که در آمریکا اعمال می شود اینها هماهنگ می کنند. این در حقیقت نکته اش این بود که ما در مواردی ولو طبق قاعده باید حکم به بطلان این معامله کنیم لکن چون در جامعه اسلامی خوب دقت کنید این تقبّل عبارت عبد الله مسعود را دقت کردید؟ تقبل در جامعه اسلامی مساوی است با تقبل عند الله. ما رعاہ المسلمون حسناً فهو عند الله حسن. این نکته اساسی است.

ایشان می گوید نه آن لا تجتمع امتی علی ظلاله هم شبیه این معنا کرده اند. که خداوند متعال اگر از مزایایی که به این عمد داده است یکی از مزایای این امت که تلقی به قبولش کاشف از تلقی به قبول عند الله است. یک تساوی بین اینها وجود دارد.

پس آن اصل قاعده که باید از طرف خدا باشد رعایت شد. اصل قاعده. عقلانی نشد اینکه بگویم عقل حکم کرد از راه عقلانیت وارد نشدیم از این راه وارد شدیم که کم الهی است. حکم منحصر در اختیار خدا است لکن اضافه بر آن تلقی به قبول بین مسلمان ها، غیر از اجماع، ما رعاہ المسلمون حسناً و این هم جزء یعنی اجماع وارد بحث مصادر تشریع شد خوب دقت کنید چون اجماع پیش ما جزء مصادر تشریع نیست اگر باشد طریق به وصول به مصادر است. یکی اجماع اضافه شد یکی استحسان اضافه شد یکی دیگر هم تدریجاً

مسئله شورا اضافه شد. عرض کردم در کتاب های ما هم گاهی استحسان اصولیین متأخر ما هم دارند یا اجماع همه شان دارند. اما شورا را من ندیدم در کتاب های اصولی متأخر ما. اما این هست در کتب اهل سنت هست من جمله احکام بن حزم. اصلاً ایشان بحثی دارد که آیا شورا حجت است یا خیر. یعنی یک مسئله ای را بگذاریم بین اهل حل و عقد یا مثلاً الآن پارلمان، پارلمان اکثریت انتخاب کند این می شود عند الله. خود شورا. خب طبعاً بیشترین دلیلش هم آیه مبارکه و امرهم شورا بینهم. که امر خودشان را با شورا آن وقت چون امر به مسلمین می خورد یعنی یک امری را مسلمین با شورا انتخاب کردند می شود امر الهی.

پس بنابراین اگر اینها با مشکلی رویه رو شدند که غلت مصادر بود در اول به خاطر انحصار در کتاب و سنت آمدند یک چیزهایی را هم توسعه دادند. مثلاً قیاس بود که با قیاس هم به حکم الله می رسیدند البته مجموع چیزهایی که اینها نزدیک پانزده شانزده یا بیست تا می شود. اجماع اهل مدینه است، قیاس است استحسان است همین جور سد ذرایع است مصالح مرسله اس الی آخره. همه را که با هم حساب کنیم استصحاب است که جزء اینها ذکر شده است که بحث اصول ما هم فعلاً در استصحاب است.

اینها مجموعه اموری بود که سعی کردند با اینها باز هم ارجاع به حکم الله داده شود. در مقابل که سعی شد مثلاً معتزله عده زیادی را با حکم عقل، چون انحصار در حکم الله پیدا نکردند. چون عقل را هم به عنوان ودیعه الهی یا ان الله خلق العقل هم در مصادر اهل سنت هست لکن به ذهنم هست که در موضوعات ابن جوزی حکم به وضعش کرده است که کذب است این حدیث.

بهر حال این مسائل را من اشاره عابره کردم پس در حقیقت آنچه که معتزله قائل شدند مبنای حکم را اعم از عقل انسانی و الهی گرفته اند. عشایره که اکثریت بودند و الآن هم هستند منشأ حکم را فقط جعل الهی میدانند. چون برای عقل حق حسن و قبح قائل نیستند. حتی بعد از جعل الهی هم قائل نیستند. عقل می گوید خدا گفت حسن است ما هم می گویم حسن است. عقل گفت قبیح است نه به خاطر اینکه خودش گفت می گوید چون خدا گفت قبیح است ما هم می گویم قبیح است. و طبعاً در دنیای امروز ما آقایانی که می خواهند در دنیای اسلام کار کنند این را خوب دقت کنند یکی از مشکلات دنیای اسلام در حقیقت همین است الان. و آن مشکل اساسی این است که هم دنیای غرب از یک طرف و بعضی کشورهای اسلامی چون کشورهای اسلامی در تأثرشان به غرب درجات مختلف دارند از یک طرف و بعضی ها هم علنی رسماً قانونی اش کرده اند که ما یک کشور اسلامی هستیم لکن دین در دلت و در قوانین دخالت ندارد. یعنی قوانین را و قانون را و حکم را کلاً از بخش الهی گرفته اند. نه اینکه جزئاً. این به اینجا مثلاً این تفکر روشن می شود که در حقیقت این تفکر اشعری و معتزلی تأثیرگذار بودند در این جهت. البته در تفکر معتزلی هر دو آمد.

پس بنابراین می توانیم این طور تحلیل کنیم در حقیقت در تحلیل مع تزله حکم و قانون یک نوع تجلی عقل هم هست. یعنی آن که منشأ جعل و حکم می شود وجود عقل است. و لذا هم تصریح کرده اند بهائ و ملائکه و اینهایی که عقل به این معنا در آنها نیست و غریزه معینی دارد طریقه معینی حرکت می کنند اینها اصلا در مورد آنها حکم معنا ندارد. آن که در آن معنا دارد تابع عقلانیت است. و عشایره هم روی همین جهت که حکم عقلی را برای بشر قائل نشدند، اجازه قانون به بشر ندادند. وقتی اجازه قانون به بشر ندادند، خواهی نخواهی تحلیل قانونی هم ندارند. اینکه بشر قانونگذار نیست نمی تواند تحلیل کند که حقیقت قانون و حقیقت حکم چیست. او نمی تواند در این جهت نظر بدهد که حقیقت قانون این است. البته حرف معتزله اساس تفکرشان که ما اگر بخواهیم جعل و حکم را تفسیر کنیم مبتنی است بر اینکه قائل به مسئله عقل شویم حرف درستی است انصافا درست است این مطلب نمی شود انکار کرد. یعنی تفسیری را که ما می خواهیم از حکم دهیم و توضیحی را که راجع به حکم دهیم باید این زیر بنا در آن کاملاً رعایت شود. بلکه صحیح تر همان طور که اشاره کردیم اضافه بر عقلانیت مسئله جبر و اختیار هم باید در نظر گرفته شود. چون اگر بنا شد که زندگی قانونی ما انعکاسی از چیز دیگری باشد و ما مجبوریم این کار را انجام دهیم. پس آن حکمی که می کنیم انعکاس آن واقعیت است. مثلاً من باب مثال کسانی که قائل به محیط زیست هستند، یا کسانی که در کوه هستند یک جور قانون برای خود قرار می دهند کسانی که در کنار دریا هستند یک جور کنار رودخانه یک جور در صحرا یک جور قنات یک جور چاه دارند یک جور مناطق سرد یک جور این دست خود انسان نیست که قانون قرار می دهد. این محیط زیست است. طبیعتاً این هم برایش مسئله جعل حکم و قانون و اینها معنا ندارد. یا حالا یواش یواش امروز عرض می کنیم فردا توضیحش است عرض کردم در میان این چیزهایی که جبر را قائل هستند تقریباً مخصوصاً در نوشتار ایرانی ها از زمان آن کمونیست های اولیه که سال ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ اینها را گرفتند گروه ۵۳ نفره معروف شدند البته تفکراتشان از این زمان در کتب علمی شان برای خودشان ترجمه شد به فارسی یا خود فارسی زبان ها نوشته اند. یک مقدار از مسائل مارکسیستی را خود افرادی که فارسی زبان بودند تحریر کرده اند و چون اول کار بود و مصادر هم درست ترجمه شد غالباً تحریرهای نادرستی دارند.

کیف ما کان این تفکرات به عنوان جبر تاریخی و اینکه مسائلی از قبیل اخلاق، قانون، مسائل اجتماعی دیگر اینها همه روبنای آن زیربنای اقتصادی است. حکم چیزی نیست که ما قرار می دهیم. یک جبر تاریخی است جامعه معینی است یک زیر بنا دارد که بر می گردد به ادوات تولید. آلات تولید ابزار تولید. این ابزار تولید و شکل ابزار تولید خواهی نخواهی به دنبال خودش یک سری روابطی را با آن برای انسان ایجاد می کند و آن تفسیرشان بر این اساس است. لذا این طور نیست که بگوییم حکم یک اعتبار است مصلحت و مفسده است نه هیچ کدام از این حرفها نیست. یا جنبه الهی است یا جنبه مثلاً عقلانیت بشر است و عقل را مستقل حساب می کند. این مجموعه ای که شما اسمش

.....

را فرهنگ و تمدن و قوانین و اخلاق و عرفان و فلسفه و علوم و تمام این مجموعه یک نوع روبنا هستند نسبت به آن زیربنا. و آن زیربنا است که حاکم است و آن که تاریخ را می چرخاند و به قول خودشان تاریخ یک علم می شود و قابل پیش بینی و محاسبه هم هست حساب و کتاب دارد و آن مسئله زیربنا عبارت از ابزار تولید است. مثلاً فرض کنید به قول خودشان در بشر اولیه حالا فردا توضیح عرض می کنم چون ابزار تولید عمومی بود هر کسی کار می کرد این میوه درخت می کند آن یک سبزی از زمین میکند او شکار می کرد این ابزار تولید چون کار هر شخصی بود طبیعتاً نظام اجتماعی یک نظام کمونیستی به اصطلاح خودشان. چون سوسیالیست غیر از کمونیست است. حالا من شاید فردا اشارات عابره بکنم.

در حقیقت تمام اخلاق و فلسفه و شما اگر فلسفه درست شده است قانونی درست شده است تمام تابع آن ابزار تولید است. آن ابزار تولید این کار را می کند. طبعاً بعد از این مرحله ابزار تولید اولیه که همه تولید کننده بودند به اصطلاح خودشان و همه مصرف کننده بودند مرحله بعدی به اصطلاح آنها مرحله بردگی است که یک عده از نیروی کار دیگران استفاده می کردند. یک عده ای را به بردگی گرفتند به جای اینکه خودش سبب بچیند مصرف کند کسی دیگر سبب می چید و این مصرف می کرد. این یک جامعه معینی است. ضوابط معین خودش را دارد ابزار تولید خودش را دارد طبیعتاً همراه خودش فرهنگ و تمدن خودش را دارد. قوانین و فلسفه و عرفان خودش را دارد. همه اش بر می گردد به آن نحوه کار.

ما در خلال بحث هایی که می کردیم می گفتیم آقایان روابط عبد و مولا را زیربنای حکم قرار داده اند. آنها می گویند نه اصلاً عبد و مولا زیربنا نمی شود. خود عبد و مولا یک بنای خاصی دارد. نمی شود برای مرحله سرمایه داری عبد و مولا را زیربنا قرار داد. اصلاً این حرفی را که ما می زنیم ع الم خودمان بود آنها اصلاً از عالم دیگر نگاه می کنند. یک مرحله ای می آید که افراد، و این مرحله یک نوع پیشرفت حساب می شود به آن مرحله قبلی. این طبیعتاً این طور است. حالا پیشرفت در حقیقت با یک نوع ظلم همراه است اما در حقیقت یک نوع پیشرفت است. حالا انشاء الله فردا چون وقت تمام شد.

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین